

## اشاره‌ای کوتاه به

### • دو مفهوم «فرهنگ» و «دموکراسی» •

---

#### • پرویز شهریاری •

---

شیوه کار و فعالیت صاحبان فرهنگ و دانش در این سرزمین و در تمامی طول تاریخ، به سه گونه بوده است: گروهی به طرز مستقیم در برابر زور و جهل ایستاده‌اند و هم‌چون ابن مفتح و حلاج و سهرودی، زندگی خود را باخته‌اند و یا هم‌چون ناصر خسرو و پورسینا و ملاصدرا گرفتار آوارگی و یا تبعید شده‌اند. گروه دوم، هم‌چون خاندان برمکیان، نصیرالدین طوسی، رشیدالدین فضل‌اله و امیر کبیر، در دستگاه زور و نفوذ کرده‌اند و، از یک طرف، با حمایت از دانش و دانشمند و ایجاد مراکز کم و بیش امن علمی، سنت‌های فرهنگی را تداوم بخشیده‌اند و، از طرف دیگر، در حد توان خود، ستم کاران را از ستم بیشتر بازداشته‌اند و از بسیاری فاجعه‌های احتمالی ناشی از بی‌فرهنگی و ددمنشی صاحبان قدرت جلو گرفته‌اند. بزرگان دیگری راهم باید در همین گروه دوم قرار داد، آن‌هایی که، در لباس مخالفت با آزاداندیشان و به عنوان پاسخ‌گویی به دیدگاه‌های علمی و فلسفی آن‌ها، نظرها و نوشته‌های آن‌ها را، جمله به جمله در کتاب‌های خود آورده‌اند و، به این ترتیب، از نابودی آن‌ها جلو گرفته‌اند. گروه سوم، که اکثریت بزرگان فرهنگ ما را در بر گرفته است، دور از جنجال‌های

زمان، در گوشه‌ای نشسته‌اند و بدون توجه آشکار به ماجراهایی که دوروبر آن‌ها می‌گذرد، با اندیشه و عمل خود، دانش و دانش‌دوستی را رونق بخشیده‌اند. شاید به عنوان روشن‌ترین نمونه‌ای که بتوان در این باره مثال زد، گروه «اخوان‌الصفا» باشد که در سده‌های نخستین هجری، بدون هیچ تظاهری و بدون این که نام خود را علنی کنند، مرکزی علمی-پژوهشی به وجود آوردند و آرام آرام به نشر همه دانش‌های زمان خود پرداختند. آن‌ها معتقد بودند، تنها از طریق آگاه کردن مردم و آشنا کردن آن‌ها با بیانی دانش و فلسفه، می‌توان پراکندگی‌ها را از بین برد و از شرارت‌های ضد انسانی حاکمان وقت جلوگیری کرد. کسانی را هم که، هم‌چون حافظ، با ایمان و اشاره و با خلق واژه‌ها و تعبیرهای دوپهلوی، به صورتی زیبا و رمزگونه (و در عین حال، قابل درک برای همه)، به مبارزه با زشتی‌های زمان خود برخاسته‌اند، باید در همین گروه سوم جا داد.

بررسی تحلیلی مسیر تاریخ دانش و فرهنگ ایران، یکی از دلکش‌ترین و، در عین حال، آموزنده‌ترین جنبه‌های مبارزه مردم ایران، به خاطر تعالی و پیشرفت است. این مسیر، در مجموع خود و در یک جمع‌بندی کلی، چنان کارآیی داشته است که آدمی گمان می‌کند، با طرح برنامه‌ای زیرکانه و با تعیین وظیفه‌های مشخص بر فرد و هر گروه به‌طور جداگانه، حرکتی پیوسته، هوشیارانه و حساب‌شده، در طول تاریخ بر آشوب این سرزمین جریان داشته است. این، همان چیزی است که می‌توان نام «شعور تاریخی» یا «شعور اجتماعی مردم» به آن داد.

بحث و تحقیق درباره یک‌یک بزرگان فرهنگ ما، می‌تواند خیلی چیزها به ما بیاموزد، ولی نباید فراموش کرد که، رفتارهای جداگانه فردی، نمی‌تواند معرف برآیند رفتار جمعی باشد. آموزنده‌ترین بررسی‌ها در تاریخ ایران، تحقیق درباره این «برآیند رفتار جمعی» و این «شعور اجتماعی» است. در چنین صورتی است که برای ما روشن می‌شود، هر حلقه از این «دستگاه عظیم و پرتکاپوی فرهنگی»، گرچه نه در رفتار و نه در شکل ظاهری، با حلقه دیگر آن شباهت ندارد، در جای خود و به موقع خود، وظیفه خود را به درستی انجام داده است. چنین است که در عصر پراشوبی که هر قومی خود را برتر می‌دانسته و هر اعتقادی و هر

دینی، تمامی حقیقت را در خود می‌دیده است، در دورانی که، به سادگی، مردم یک شهر را قتل عام می‌کرده‌اند و یا، به خاطر اعتقاد به برتری اندیشه خود و آموزه‌های خود، گروه‌ها غیر خودی را، مستوجب هرگونه فشار و تعقیری می‌دانست‌اند، سعدی، همان سعدی محافظه‌کاری که هرگز داعیه مبارزه انقلابی نداشته است، فریاد برمی‌آورد که: «بنی آدم اعضا یکدیگرند»

و یا «عبادت به جز خدمت خلق نیست»

و چنین است که، در تمامی تاریخ گذشته این سرزمین، حکام جنایت‌کار، نه بر صاحبان فرهنگ، که بر اوباش، تکیه داشته‌اند. دانش و فرهنگ، هرگز تسلیم زور و ظلم نشده و آن را تایید نکرده است.

به این مفهوم، همیشه در ایران، وحدت فرهنگی وجود داشته است. با همه تضادهایی که به ظاهر دیده می‌شود و با همه رفتارهای متناقض افراد جداگانه، سمت‌گیری برآیند فعالیت‌های علمی و فرهنگی، در جهت مبارزه با ظلم و مبارزه به خاطر عدالت اجتماعی بوده است. و این، همان پایه استواری است که وحدت ملی را نامین کرده است. این وحدت فرهنگی، و به تبع آن وحدت ملی، در زمان ما هم وجود دارد. سردمداران سیاسی نحله‌های مختلف فکری، ممکن است با هم اختلاف داشته باشند، به هم بتازند و گاه، به خاطر دیدگاه‌های تنگ و یا عدم درک سودمندی کثرت‌گرایی، همه حقیقت را در روش و رفتار و اعتقاد خود ببینند، ولی مردم و به ویژه صاحبان فرهنگ، راه خود را می‌روند و همیشه، به این «وحدت در کثرت» احترام می‌گذارند. وجود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مختلف، چه در نظریه و چه در شیوه رفتار، برای هر جامعه‌ای لازم است، چراکه ضمن برخورد اندیشه‌هاست که «حقیقت» نمایان‌تر می‌شود و مسیرهای رسیدن به «آزادراه» تکامل اجتماعی را هموار می‌کند؛ ولی این «تضاد» در دیدگاه‌ها، به معنای جدایی از هم و به معنای خنثی کردن نتیجه فعالیت‌های مثبت دیگران نباید باشد؛ نحله‌های فکری مختلف و رفتارهای گوناگون، می‌توانند و باید با تحمل نظر دیگران، بدون برتری‌طلبی و بدون نفی اندیشه‌ها و رفتارهای به‌ظاهر متفاوت، در جست‌وجوی راه‌هایی برای همکاری و همگامی، ولو در بخش‌هایی از

فعالیت خود باشند. اگر هدف همگان، رسیدن به جامعه‌ای انسانی همراه با آزادی و عدالت اجتماعی است، می‌توان نقطه‌های مشترکی برای ایجاد «وحدت ملی» و «وحدت فرهنگی» پیدا کرد.

تاکید می‌کنم، این «وحدت»، با همه «کثرت» خود، در عمل بین صاحبان دانش و فرهنگ وجود دارد؛ این رهبران فکری و سیاسی حاکم و غیرحاکم‌اند که، اگر می‌خواهند از مردم عقب نیفتند، باید خود را از دایره تنگ تنیده به دور خود بیرون بیاورند و با مسیر فرهنگی و ملی مردم، که به روشنی در طول تاریخ کم فراز و پرنشیب ما دیده می‌شود تطبیق دهند.

سخن کوتاه، ما همیشه این «وحدت ملی و فرهنگی» را داشته‌ایم و امروز هم داریم؛ اشکال در رفتار مردم و صاحبان فرهنگی نیست، اشکال در گره‌های کوری است که برخی مدعیان روشنفکری و مدعیان زعامت فکری مردم، در ذهن خود دارند.

جهان ما، در پایان سده بیستم، جهان بفرنجی‌ها و پیچیدگی‌هاست و، به ویژه در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، هیچ‌گونه تصمیم فردی، هیچ اراده یا تصمیمی که از بالا گرفته شود و هیچ تقلیدی از نمونه‌های گذشته، نمی‌تواند به تنهایی کارساز باشد. در هر مسأله‌ای که مطرح می‌شود، عامل‌های بی‌شماری چنان به هم گره می‌خورند که جز با مست‌گروهی از خبره‌ترین کارشناسان و جز با یاری گرفتن از آخرین دست‌آوردهای دانش، گشوده نمی‌شود. از این رو، لازمه هرگونه پیشرفت در هر یک از حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، وجود دموکراسی کامل، برای بیان دیدگاه‌های مختلف است. دیگر نمی‌توان به شیوه «فرماندهی از بالا» و با «دستور» و «فشار»، مسأله‌ای را حل کرد. در زمان ما، فرماندهی اصلی، با دانش و خرد انسانی است که قانون‌مندی‌ها را کشف می‌کند و راه را برای شناخت شیوه‌های گوناگون پیشرفت و انتخاب بهترین و مناسب‌ترین آن‌ها، در اختیار ما می‌گذارد. قانون‌های حاکم بر روندهای طبیعی یا اجتماعی را نمی‌توان تغییر داد، تنها می‌توان آن‌ها را شناخت و مسیر حرکت تکاملی خود را با آن‌ها سازگار کرد. هر تلاش در جهت نادیده گرفتن

قانون‌مندی‌های طبیعت و جامعه، دیر تا زود محکوم به شکست است. هر برنامه و هر تصمیمی، تنها وقتی می‌تواند درست و کارآمد باشد که مورد تایید مجموعه متخصصان و صاحب‌نظران قرار گیرد. برنامه یا تصمیم را نمی‌توان به آرای عمومی گذاشت، ولی هر صاحب‌نظری، باید این امکان را داشته باشد که، بدون هراس از پیش‌آمدهای ناگوار، نظر خود را در نشریه‌ها و کتاب‌ها، و در رادیو و تلویزیون اعلام کند؛ ضمن جمع‌بندی مجموعه نظرهای سالم است که می‌توان راه به سوی تکامل آینده را جست‌وجو کرد. آزادی قلم و بیان، سود عمده دیگری هم دارد: جلوگیری از فساد و سوء استفاده مالی. اگر یک مدیر، یک مسئول یا گروهی از تصمیم‌گیرندگان، خود را مصون از هر انتقادی بدانند، اگر همه تصمیم‌ها در اتاق‌های دربسته گرفته شود، و اگر امکان کنترل مردمی در کارها نباشد، فساد رواج پیدا می‌کند و به یکی از مانع‌های اصلی توسعه اقتصادی و اجتماعی تبدیل می‌شود. فسادزدانی از شرایط اصلی پیشرفت، در هر زمینه‌ای است و، برای جلوگیری از گسترش فساد، هیچ راهی جز کنترل مردمی نیست. دموکراسی، به مفهوم عام و درست آن، یکی از حلقه‌های اصلی پیشرفت و توسعه اجتماعی است و، به احتمالی، اساسی‌ترین حلقه آن. تجربه تاریخ نشان داده است که «فرماندهی از بالا» و «تمرکز تصمیم‌گیری‌ها»، حتا اگر به وسیله صالح‌ترین و سالم‌ترین افراد اعمال شود، سرانجام به اشتباه‌کاری‌های جدی، فساد همه‌گیر، یاس و بدبینی مردم و، در نتیجه، فروریزی همه برنامه‌ها و تصمیم‌ها می‌شود.

باید به مردم اعتماد کرد و از هیاهوی نک‌عنصرهای ناسالم ترسید. نیروی جمعی مردم، نیروی سالم و سازنده است و می‌تواند پشتیبان استواری برای کار مسئولان باشد؛ ولی این نیرو، باید در محیطی آزاد، امکان ابراز وجود پیدا کند و روز به روز آگاهانه‌تر عمل کند. اگر نیروی مردم همراه با آگاهی (که نتیجه مستقیم دموکراسی است) نباشد، به تدریج رو به زوال می‌رود و جبهه عنصرهای ناسالم تقویت می‌شود.

نخستین و اصلی‌ترین عامل بازداره خطا و فساد، وجود دموکراسی به مفهوم

شناخته شده آن است. باید به یاد داشته باشیم، همین دموکراسی نیم‌بندی که به «دموکراسی غربی» معروف شده و نظام ظالمانه سرمایه‌داری، به دروغ و نادریستی آن را متعلق به خود می‌داند دست‌آورد مبارزه جانکاه هزاران ساله بشر است. همین به اصطلاح «دموکراسی غربی»، بردوش ده‌ها و صدها هزار انسانی قرار دارد که، برای رسیدن به آن، قربانی شده‌اند. جهان سرمایه‌داری می‌کوشد، این دست‌آورد بشری را، «بی‌دم و یال و اشکم» کند و به خدمت خود بگیرد، ولی تجربه تاریخ نشان داده است که، انسان به سادگی نتیجه جان‌بازی‌ها و مبارزه‌های پدران خود را از دست نمی‌دهد. دموکراسی متعلق به مردم و حق آنهاست و سردمداران جهان زورمدار سرمایه‌داری، هیچ نقشی در پیدایش و یا ننگه‌داری آن ندارند.

به‌ویژه، دانشمندان و متخصصان و پژوهشگران، تنها به شرط وجود دموکراسی می‌توانند کارآمد باشند. دانشمند ویژه کار یا پژوهشگر، باید از اظهار نظر نهراسد، از آینده خود بیمناک نباشد، سرنوشت کار و فعالیت او در اختیار آدم‌های نااهل قرار نگیرد و، به دلیل اختلاف‌نظر خود با دیگران و یا انتقاد از تصمیم‌گیری‌ها، زندگی و آینده‌اش بر باد نرود. دانشمند متخصص، در ضمن، باید از نظر زندگی مالی خود و شرایط لازم برای پژوهش‌های خود، آسودگی خاطر داشته باشد و سرنوشت تلاش‌هایش به پیچ و خم‌های اداری و اظهارنظرهای افراد ناآگاه سپرده نشود.

اگر زندگی دانشمندان و متخصصان، در حد معقول خود تامین باشد، اگر امکان پژوهش و فعالیت برای آن‌ها فراهم شود و اگر از اظهارنظر کارشناسی خود بیمی نداشته باشند، آن وقت بدون تلاش تبلیغاتی، دانشمندانی که در کشورهای بیگانه به سر می‌برند و دانش خود را در اختیار رشد اجتماعی و اقتصادی دیگران گذاشته‌اند، آرام آرام به سرزمین خود برمی‌گردند و فضای علمی و پژوهشی کشور را رونق می‌بخشند. و همه این‌ها، در گرو وجود آزادی است.